

 [20.1001.1.22286713.1400.13.49.7.2](https://doi.org/10.1001.1.22286713.1400.13.49.7.2)

نسبت دو گفتمان تفسیری شیعی در اواسط سده دوم هجری؛

طیف مفضل و غالیان تندرو

سید محمدهادی گرامی^۱

چکیده: پژوهش‌های مربوط به اندیشه‌های تفسیری و تاریخ تفسیر یکی از حوزه‌های شناخته شده در مطالعات قرآنی و تفسیری است. با این حال، توجه به تاریخ شکل‌گیری انگاره «تفسیر باطن» و رابطه آن با گرایش‌های تفسیری غالیانه و باطنی، در حوزه تشیع کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در دوره امام صادق(ع) و در ادامه آن در اواسط سده دوم هجری قمری، گفتمان تفسیری جریان غالیان تندرو شکل گرفت. بررسی‌ها نشان می‌دهد که از لحاظ تاریخی تمایز جدی میان طیف مفضل و غلات تندرویی چون ابوالخطاب و به تبع آن گفتمان تفسیری آنها وجود داشت.

نگارنده این پژوهش با کاربری رویکرد تاریخ‌نگاره و اندیشه در مطالعات اسلامی، بررسی کرده است که با گذار به عصر امام صادق(ع) و نزدیک شدن به اواسط سده دوم قمری، چه نسبتی میان گرایش تفسیری طیف مفضل و غالیان تندرو وجود داشت. این بررسی براساس واکاوی دقیق و تفصیلی تطور گرایش تفسیری طیف مفضل در عصر امام صادق(ع) صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: تفسیر باطن، گفتمان ظاهر/باطن، طیف مفضل، غلات، ابوالخطاب، تاریخ تفسیر

۱ هیئت علمی مرکز پژوهشی مطالعات قرآنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی | m.h.gerami@ihcs.ac.ir

The Relationship between Two Shiite Interpretive Discourses in the Middle of the Second Century AH: The Network of Mofazzal and the Radical

Ghulat

Seyyed Mohammad Hadi Gerami^۱

Abstract: Research on interpretive ideas and the history of interpretation is one of the well-known fields in Quranic and interpretive studies. However, the history of the formation of the idea of esoteric interpretation and its relationship with interpretive tendencies in early Shiism has received less attention. In the period of Imam Sadiq and then in the middle of the second century AH, the interpretive discourse of the network of radical extremists was formed. However, studies show that, historically, there was a serious distinction between the network of Mofazzal and radical Ghulat such as Abu l-Khattab and, consequently, their interpretive discourses. Using the approach adopted for the history of ideas and thought in Islamic studies, this study seeks to investigate the relationship between the interpretive attitude of the Mofazzal network and radical extremists with the transition to the era of Imam Sadiq and approaching the middle of the second century AH. This study will be based on a detailed analysis of the evolution of the interpretive attitude of the Mofazzal network at the time of Imam Sadiq.

Keywords: Inner interpretation, Mofazzal Network, Ghulat, Abu l-Khattab, history of interpretation.

^۱ Institute for Humanities and Cultural Studies, Quranic Studies, Faculty Member; m.h.gerami@ihcs.ac.ir

مقدمه

مسئلهٔ غلو یکی از موضوعات اصلی در مطالعات تاریخ متقدم شیعه است که تاکنون از زوایای مختلفی به آن نگریسته شده و بحث‌های دامنه‌داری دربارهٔ آن در فضای آکادمیک ایران و بین‌المللی شکل گرفته است. برخی مانند سید حسین مدرسی طباطبایی - به خصوص در کتاب مکتب در فرایند تکامل - تلاش کرده‌اند نسخهٔ کنونی تشیع را قرائتی غالبانه از تشیع معرفی کنند که در سده‌های کهن همواره در اقلیت بوده است (ن.ک. به: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۵: ۵۸-۶۱). عده‌ای دیگر مانند محمدعلی امیرمعزی تلاش کرده‌اند نشان دهند نسخهٔ امروزین تشیع خوانشی اصیل از تشیع و غیرغالبانه است. به باور امیرمعزی، در قرون نخستین تاریخ امامیه، یک سنت فکری نوپدید، سنت کهن‌تری را مغلوب و از میان به در کرد. به نظر وی، امامیه در قرون نخستین یک مذهب یا سنت باطنی غیرعقلی بود. این سنت باطنی در گذر زمان با رقیبی سرسخت روبه‌رو شد که تاب باطن‌نگری نداشت. این رقیب همان سنت عقلی - فقهی بود (ن.ک. به: توران، ۱۳۹۴؛ برای مطالعه درباره نظریه امامت باطنی وی، ن.ک. به: رضایی و نصیری، ۱۳۹۱).

با این حال، چنین به نظر می‌رسد که پرسش غلو صرفاً با تجزیهٔ عقاید شیعی به مؤلفه‌های کوچک‌تر و سپس سنجش جداگانهٔ نسبت هر مؤلفه با جریان‌های متقدم امامیه، امکان‌پذیر است؛ بررسی‌ای که در نهایت پاسخی متفاوت به دست می‌دهد. در واقع، مفهوم غلو یک مفهوم نسبتاً پیچیده است و تنها با یک الگوی مؤلفه‌ای قابل تحلیل است (در این باره ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۱: ۲۷۱-۲۹۱).

با وجود این بحث‌های کلی دربارهٔ غلو، توجه به اندیشه‌های تفسیری غالبان کهن کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در پژوهش‌هایی که در حوزه تأویل قرآن و باطن قرآن صورت گرفته، براساس یک قرائت کلیشه‌ای عمدتاً تفسیر باطن/باطنی، متنی غالبانه معرفی شده است که در آن گرایش جدی به تأویل و بطن آیات قرآنی وجود دارد. در این پژوهش‌ها ترکیباتی چون تفسیر تأویلی، تفسیر باطنی، تفسیر عرفانی، تفسیری رمزی، تفسیر نمادین، غلو، اسماعیلیه و غیره در یک طیف دیده می‌شود (ن.ک. به: قاسم‌پور، ۱۳۹۰: ۸۰). بررسی گزارش‌های تفسیری نشان می‌دهد که در یک طیف دانستن مفاهیمی چون غلو، باطن‌گرایی و یا حتی

تأویل، دست کم در بافت سده‌های نخست قمری با واقعیت‌های تاریخ کهن تفسیری شیعه فاصله دارد.

نخستین گرایش تفسیری شیعه در اوایل سده دوم قمری، گفتمان ظاهر/باطن بود که گروندگان به آن عمدتاً از اصحاب طیف مفضل بن عمر بودند. در این گرایش تلاش بر این بود تا هویت قرآن یک هویت دولایه‌ای و دوسطحی مبتنی بر دو انگاره ظاهر و باطن معرفی شود. در این خوانش، تلقی یکی از این دو به عنوان فرع بر دیگری دشوار است و قرآن با یک هویت دوسطحی و دولایه‌ای شناخته می‌شود. همچنین در این گفتمان به‌طور گسترده‌ای تلاش شده است تا مصادیق امر باطن منحصر به موارد مرتبط با اهل بیت (ع) و یا دشمنان آنان شود و تسری آن به سایر موضوعات بسیار محدود شود (ن.ک. به: گرامی، بهار ۱۳۹۸: ۱۰۹-۱۱۲). در پژوهش پیش رو نشان داده شده است که برخلاف حدس اولیه، غلات هوادار این گفتمان تفسیری نبودند و صرفاً گروهی که نگارنده از آنها با عنوان «طیف مفضل بن عمر» یاد کرده، هوادار گفتمان تفسیری «ظاهر/باطن» بودند. در واقع، در دوره امام صادق (ع) بود که گفتمان تفسیری غالبانه به‌طور جدی ظهور کرد و خوانشی رقیب در کنار گفتمان تفسیری طیف مفضل بن عمر بود. غالبان نه فقط برای قرآن، بلکه برای کل دین ظاهر و باطنی متصور می‌شدند و باطن دین را اصل می‌انگاشتند، اما طیف مفضل با محدود کردن باطن‌گرایی به حوزه تفسیر و قرآن، ظاهر و باطن را دو حقیقت هم‌وزن و هم‌سنگ و محدود به قرآن می‌دانستند (ن.ک. به: ادامه همین مقاله).

مسئله این پژوهش در اینجا به‌طور مشخص آن است که نسبت گفتمان تفسیر باطن طیف مفضل با گرایش تفسیری غالبان تندرو در عصر امام صادق (ع) چیست؟ با بررسی دقیق‌تر گفتمان تفسیری طیف مفضل در این دوره، نشان داده شده است که این دو گرایش تفسیری حتی در صورت وجود برخی مشابهت‌ها، به چه صورت و در چه نقاطی با یکدیگر متمایز بودند.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که پیش از این صورت گرفته‌اند، حداکثر در ارتباط با دغدغه اصلی این پژوهش است، ولی سؤال این پژوهش یعنی بررسی رویکرد تفسیری غلات و

ارتباط آن با گفتمان تفسیر باطن در عصر امام صادق(ع) را بررسی نکرده‌اند. پژوهش‌های مرتبط غالباً در دو حوزه اصلی انجام شده‌اند. نخست، پژوهش‌هایی که به بررسی تأثیر غلات و روایات آنها در سنت تفسیری امامیه و احیاناً اعتبارسنجی تفاسیر از این زاویه پرداخته‌اند (پورکرمان و دهقان منگابادی، ۱۳۹۱: ۲۳۸-۲۴۴؛ دهقان منگابادی، ۱۳۸۷: ۱۰-۲۴؛ دیاری بیدگلی، ۱۳۸۸: ۲۸-۳۷؛ رستمی هرانی و مؤدب، ۱۳۹۱: ۳۸-۵۱؛ رستمی هرانی، ۱۳۹۳: ۳۷۳-۴۴۴؛ میرصادقی، فقهی‌زاده و صراف، ۱۳۹۱: ۱۴۲-۱۴۵)؛ دوم پژوهش‌هایی که در چارچوب مباحث کلاسیک مربوط به روش‌های تفسیری، رویکردهایی همچون تفاسیر رمزی، عرفانی و یا باطنی را بررسی کرده‌اند (نکونام، ۱۳۸۲: ۵۶-۵۸؛ شمخی، ۱۳۹۳: ۱۳۲-۱۴۰؛ رضایی اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۴۷-۱۴۹؛ پروینی و دسب، ۱۳۸۹: ۱۶-۲۰).

این پژوهش با استفاده از رویکرد «تاریخ‌انگاره و اندیشه» سامان یافته است. مراد از «انگاره» توجه به اصطلاحات از زاویه دید مفهوم تاریخی آنها و درکی است که مخاطبان در یک بازه زمانی و مکانی خاص از یک موضوع داشته‌اند و براساس آن درک، آن موضوع را با یک انگاره (اصطلاح) خاص نامبردار کرده‌اند. در چند سال اخیر در ایران مقالات، کتاب‌ها، کنفرانس‌ها و کارگاه‌هایی در چارچوب رویکرد «تاریخ‌انگاره‌ای و اندیشه‌ای» چاپ شده یا برگزار شده است. توجه به تاریخ کاربرد یک انگاره و چگونگی تطور تاریخی آن، یکی از مسائل مورد توجه و جدی در فضای تاریخ اندیشه است. البته برخی دانش‌پژوهان -همانند احمد پاکنچی- با توجه به رابطه تنگاتنگ «اندیشه» و «انگاره»، از این رویکرد مطالعاتی بیشتر با عنوان «تاریخ انگاره» یاد کرده‌اند (پاکنچی، ۱۳۸۹: ۱۰۴/۱؛ گرامی، ۱۳۹۶ الف: فصل اول کتاب).

۱. غالبان دوره امام صادق(ع): باطن‌گرایی در فراسوی تفسیر و شریعت

۱-۱. تمایز جریانی طیف مفضل با غلات تندرو

تنش فکری میان طیف مفضل و غالبان تندروی همچون ابوالخطاب امری نبود که منحصر به موضوعات تفسیری و یا حتی در خوانشی کلی‌تر رویکرد ظاهری و باطنی به کل دین شود. در واقع، تفاوت خوانش‌ها درباره ظاهر و باطن دین و قرآن که میان طیف مفضل و عده‌ای دیگر بروز کرده بود (ن.ک. به: ادامه مقاله)، بستر اجتماعی و

جریانی گسترده‌تری داشت که صرفاً یکی از جنبه‌های آن در بُعد تفسیر نمود یافته بود. تمایز گذاشتن میان طیف مفضل و غلات دوره حضرت صادق (ع) ادعایی است که براساس شواهد تاریخی قابل تبیین است و انگیزه‌ای جز واقعیت‌های تاریخی برای طرح آن وجود ندارد. در عین پذیرش برخی مشابَهت‌ها، در جای خود - با رویکردی تاریخی و نه کلامی - نشان شده است که این دو در واقع دو جریان با تمایزهای خاص خود بوده‌اند که برخی زمینه‌ها سبب یکی‌انگاری آنها شده است. طیف مفضل بن عمر جعفری در دوره متقدم امامیه هدف جریان‌سازی قرار گرفت و حتی در دوره خود امام صادق (ع) شخص مفضل از جانب اصحاب امام متهم و با چالش‌های جدی روبه‌رو شد. در آن دوره اتهام خطابی‌گری و غلو برای مفضل و برخی یارانش مثل یونس بن ظبیان - از دیگر شخصیت‌های طیف مفضل - مطرح شده بود، اما مهم‌ترین اتهام به مفضل بن عمر اعتقاد به تفویض بود (گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۴۳-۵۴).
 مدرسی طباطبایی، مفضل بن عمر جعفری را به عنوان رهبر مکتب مفوضه از فرق غلات شیعه معرفی کرده است. در دوره‌های بعدی نیز آثاری به وی در بحث تفویض نسبت داده شده است. با این حال، تراجم‌نگاران و پژوهشگران کتاب‌های منسوب شده به مفضل - به‌ویژه در میراث نصیریان - را بر ساخته و مربوط به پس از درگذشت وی دانسته‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷: ۴۱۶؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴۰۳).
 براساس تحلیل گزارش‌های تاریخی، شاید به سختی بتوان عقاید متمایزی برای مفضل بن عمر جعفری برشمرد که سبب موضع‌گیری علیه وی شده باشد. گویا مفضل بیش از آنکه عقاید بسیار متمایزی با دیگر امامیان آن دوره داشته باشد، قربانی پدیده جریان‌سازی شده بود (گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۴۸-۵۴).

۲-۱. تمایز گفتمان باطن طیف مفضل با باطن‌گرایی غالیان تندرو

صورت‌بندی که از نحوه ارتباط ظاهر و باطن در گزارش هشتم تمیمی به نقل از امام صادق (ع) در دست است، به خوبی بازتابی از یک تنش فکری مربوط به پیش از عصر امام صادق (ع) تا دوره وی است. در این گزارش، امام خبر از گروه‌هایی داده است که پیشتر از او به ظاهر ایمان آوردند و به باطن کفر ورزیدند و پس از آنها گروه دیگری آمدند که به عکس به باطن ایمان آوردند و به ظاهر کفر ورزیدند، اما

این هر دو هیچ سودی نبردند. سپس این گزارش صورت‌بندی درست و میانه از این رابطه را (خوانش سوم) این‌گونه بیان کرده است که هیچ ایمان ظاهری نیست که باطنی دارد و هیچ ایمان باطنی نیست که ظاهری دارد (صفار، ۱۴۰۴: ۵۳۶؛ حلی، ۱۴۲۱: ۲۳۸).

تطبیق این سه خوانش بر واقعیت‌های تاریخ فکری آن دوره امکان‌پذیر است. می‌توان خوانش نخست را به دوره پیش از شکل‌گیری گفتمان ظاهر/باطن بازگرداند؛ باطن‌گرایی صرف را به غلات و خوانش سوم را که در این گزارش تجویز می‌شود، همان گفتمان ظاهر/باطن طیف مفضل دانست. افزون بر این، بررسی گرایش‌های جریانی و شبکه‌های نقل روایت از هشتمین عروه تمیمی می‌تواند حاکی از گرایش وی به سوی ابوحمزه ثمالی و طیف مفضل باشد (ن.ک. به: بخش اسناد، نرم‌افزار درایة النور).

در هر صورت، حتی اگر این تحلیل جریانی را قطعی ندانیم، اصل این گزارش که حاکی از سه گرایش یا خوانش درباره نحوه ارتباط و تعامل ظاهر و باطن است، بسیار حائز اهمیت است و نشان دهنده تداوم، توسعه و پیچیدگی گفتمان باطن در دوره امام صادق (ع) است. با توجه به تمایز جریانی-اجتماعی طیف مفضل با جریان غالیان افراطی و گرایش طریق نقل به طیف مفضل، چاره‌ای جز تطبیق صورت‌بندی تجویز شده در گزارش، بر طیف مفضل و تلاش این جریان برای ارائه خوانشی میانه از ارتباط ظاهر و باطن وجود ندارد.

علاوه بر این، گزارش طولانی و مهم دیگری وجود دارد که انعکاسی از صف‌بندی‌ها درباره باطن در دوره امام صادق (ع) را ارائه داده است. این گزارش نامه‌ای است که امام صادق (ع) در پاسخ به پرسش مفضل بن عمر درباره رواج برخی دیدگاه‌های تندرو نگاشته است. این گزارش مفصل به خوبی نشان می‌دهد که پرسش‌کننده-مفضل بن عمر- در تقابل با این گفتمان تندرو قرار داشته و یا دست‌کم تردیدهایی درباره آن داشته و همین تردید و تقابل موجب پرسش وی از امام -و یا برساختن گزارشی که چنین بازنمایی دارد- شده است (صفار، ۱۴۰۴: ۵۲۶-۵۳۶).

این گزارش به شکلی تأیید‌کننده موضع میانه طیف مفضل درباره باطن و در

تقابل با گرایش غالیان تندرو است. چه اینکه این گزارش از طریق محمدبن سنان و مفضل بن عمر -شخص اول و دوم این طیف- به دست ما رسیده است. گویا ساخت این گزارش و به خصوص برخی بندها هیچ تقابلی با گفتمان ظاهر/باطن طیف مفضل ندارد و فقط در پی ایجاد تقابل با باطن گرایی افراطی و توسعه باطن گرایی به کل دین است. این گزارش همزمان اطلاعات دقیق تری درباره گفتمان ظاهر/باطن طیف مفضل در اختیار ما می گذارد (همان، ۵۳۱-۵۳۲).

این گزارش پس از توصیه به تقوا و ورع و عمل به دستورات -که خود مفهومی شریعت محور دارد و در تقابل با انگاره های غالیانه است- به روشنی از وضعیتی که مفضل با آن روبه رو بوده، خبر داده است. براساس این گزارش، گروهی بر این باور بوده اند که اصل و گوهر دین شناخت رجال یا همان اهل البیت (ع) است و اگر این گوهر حاصل شد، هر کم و زیاد یا حلال و حرامی دیگر مهم نیست و پوسته است و با تحقق این معرفت، جبران می شود (همان، ۵۲۶-۵۲۷).

در بخش های دیگری از گزارش، امام صادق (ع) با تأیید تلویحی اینکه وی عباراتی درباره جایگاه رجال یا ائمه (ع) بیان کرده است، تأکید کرد که غلات مطالب وی را تحریف کرده اند. در واقع، جایگاه معرفت رجل یا ولی در دین، به مثابه پیش شرط پذیرش اعمال است؛ نه اینکه معرفت وی از عمل به دین و شریعت و حلال و حرام کفایت کند (همان، ۵۳۵).

گویا در دوره امام صادق (ع) مطالبی دهان به دهان می شده است که ظرفیت چنین تفسیرهایی را داشته است.^۱ گزارشی نیز از داود بن کثیر رقی در دست است که ظرفیت چنین برداشتی دارد.^۲ این گزارشها به خصوص گزارش داود حاکی از بستری حدیثی و پیشینی -برای انتساب آیات به رجال و هویت های شخصی- است که غلات از آن بهره می جسته اند (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۴۲/۸؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲۶۲/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۰۳/۲۴).

۱ طاهر بن عیسی قال حدثنی جعفر بن أحمد قال حدثنی الشجاعی عن الحمادی رفعه إلى أبي عبدالله (ع) أنه قيل له: روی عنکم أن الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجال؟ فقال ما کان الله عزّ و جل لیخاطب خلقه بما لا یعلمون (کشی، ۱۳۴۸: ۲۹۱).

۲ شخصی که غلات عمدتاً بسیاری از مطالب خود را از طریق وی به امام منسوب و مربوط می کرده اند (ن.ک. به: گرمی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۵۲).

۳-۱. رویکرد تفسیری غالیان و تمایز آن با نگاه تفسیری طیف مفضل

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شکل‌گیری نگره‌های تفسیری غلات تندرو را باید از دوره امام صادق(ع) به بعد پی‌جویی کرد؛ چه اینکه شکل‌گیری و توسعه نظریه تفسیر باطن، از دوره امام باقر(ع) به طیف مفضل‌بن عمر نسبت داده شده است (گرامی، بهار ۱۳۹۸: ۱۰۵)، اما شواهد به نظر می‌رسد شکل‌گیری گفتمان تفسیری متمایزی توسط جریان غالیان تندرو را باید در دوره امام صادق(ع) تاریخ‌گذاری کرد. در حالی که طیف مفضل طرفدار گفتمان ظاهر/باطن و پی‌جویی معانی در لایهٔ بطنی قرآن بود، طیف غلات دوره امام صادق(ع) پا را بسیار از این فراتر نهاد و در واقع به نظریه‌ای شبه‌تفسیری باورمند شد. در این گفتمان، نگاه باطنی صرفاً در سطح تفسیر قرآن محدود نمی‌شود، بلکه در ادعایی کلان‌تر، این باطن‌گرایی نه تنها خود قرآن بلکه کل دین و اسلام و شریعت را فرا می‌گیرد. بر این اساس، دین و شریعت چیزی جز «رجال» نیست و آنچه به عنوان فقه و شرایع و قرآن مطرح است، چیزی جز یک پوسته بی‌مقدار نیست و اصل دین چیزی جز «رجال» -یا همان اهل بیت(ع)- نیست.

گزارشی که درباره این گفتمان فراشریعتی نقل شده، به شکل روشنی وجه این دیدگاه افراطی را نشان می‌دهد. براساس آن، این گروه هر آیه از قرآن را شخص یا رجلی می‌دانستند؛ یعنی هر آیه در حاق واقع، ارجاع به یک هویت شخصی -اعم از اهل بیت(ع) یا دشمنان آنها- داشت (صفر، ۱۴۰۴: ۵۳۶). در گزارش دیگری، حبیب خنعمی نقل کرده است که در محضر امام صادق(ع)، امام خواست وی دعاوی ابوالخطاب را برایش بگوید. حبیب گفته است ابوالخطاب آیه (إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ) (سوره زمر، آیه ۴۵) را به صورت «اذا ذکر الله وحده امیر المؤمنین و اذا ذکر الذين من دونه فلان و فلان ...» قرائت کرد. سپس حضرت تأکید کرد که در این آیه مراد صرفاً ذات اقدس الهی است و هر کس این گونه قرائت کند یا مقصود آن را امیرالمؤمنین(ع) بداند، مشرک است (صفر، ۱۴۰۴: ۵۳۶).

همچنین براساس گزارش دیگری، گفته شده است که مراد خداوند از آیه (بُرِيدُ

اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ) (سوره نساء، آیه ۲۸) و آیه (وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ) (اعراف، ۱۵۷) این است که خداوند توسط ابوالخطاب برای شیعیان تخفیف قائل شد و اغلال (غل و زنجیرها) را که همان نماز و روزه و زکات و حج و جمیع واجبات است، از آنها برداشت. پس هر کسی که پیامبر و امام را شناخت، همه اعمال بر او مباح است و هر چه دوست دارد، می‌تواند انجام دهد (نویختی، ۱۴۰۴: ۴۲-۴۳).^۱ گزارش‌های دیگری که در دست است، به خوبی نشان می‌دهد که جریان خطابه با رهبری ابوالخطاب جدی‌ترین مصداق این گفتمان غالبانه و این باطن‌گرایی فراشرایعی بوده است (کشی، ۱۳۴۸: ۲۹۱).

علاوه بر اینها، گزارش‌های دیگری در دست است که نشان می‌دهد غالبان دوره امام صادق(ع) به خصوص ابوالخطاب بیان و ... آیات قرآنی را به الوهیت امامان ارجاع می‌دادند. براساس گزارشی که علی بن حسان هاشمی -از وابستگان به طیف مفضل- نقل کرده است، جعفر بن واقد و شماری از یاران ابوالخطاب درباره آیه (هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله) (سوره زخرف، آیه ۸۴) بر این باور بود که «اله زمین» امام است. در این گزارش، امام صادق(ع) پس از شنیدن این گزارش به شدت موضع‌گیری کرد و پس از بیان جزئیات جالبی، اعلام کرد که وی عبد مملوکی است که هیچ توانی بر نفع و ضرر خود ندارد (کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۰-۳۰۱).^۲ در گزارش دیگری هشام بن حکم نقل کرده است که امام صادق(ع) فرمود: شیطان به زیباترین شمایل یک انسان برای بیان بن سمعان، السری و بزیع -که لعنت خدا بر آنها باد- مجسم شده است. براساس این گزارش، بیان آیه پیش‌گفته را این‌گونه تفسیر می‌کرده است که اله آسمان و زمین متمایز است و البته اله آسمان بلندمرتبه‌تر از اله زمین

۱ البته در گزارش‌های دیگری -که مربوط به سده سوم قمری است و توسط شخصیت‌های عامی نقل شده است- به مفضل و شخصیت‌های متهم به غلو نسبت داده شده است که آنها نیز معرفت امام را کفایت‌کننده از عمل به شرایع می‌دانستند (کشی، ۱۳۴۸: ۳۲۴-۳۲۵). با اینکه در گزارش ابن‌حسکه قمری در اواسط سده سوم قمری چنین دیدگاهی به وی نسبت داده شده است (همان، ۵۱۸-۵۱۹). با این حال، همان‌طور که پیشتر گفته شد، وقتی حتی از نگاهی درون‌شیعی تمایز طیف مفضل با غالبان تندرو مبهم بود و وی و حلقه وی متهم به اتهاماتی غالبانه بودند، از نگاه برون‌شیعی چنین خلطی اصولاً طبیعی بود و دور از انتظار نبود.

۲ جالب اینکه این گزارش و گزارش بعدی توسط شخصیت‌های وابسته به طیف مفضل نقل شده‌اند که گواهان دیگری بر آن‌اند که با وجود گرایش‌های باطنی طیف مفضل، از لحاظ تاریخی باید آنها را در جریان متمایز و میانه‌روتر از غلات تندرو طبقه‌بندی کرد.

است و اهل زمین نیز البته برتری اله آسمان را می‌دانند و او را تعظیم می‌کنند. سپس امام بیان را لعنت و تأکید کرد که اله آسمان و زمین یکی است (کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۴). همچنین در گزارش دیگری که سدید صیرفی -از وابستگان به طیف مفضل- نقل کرده است، وی به امام صادق(ع) گزارش داد که گروهی بر این باورند که ائمه «آله» هستند و آن را مستدل به قرآن و آیه پیش گفته می‌کنند و گروه دیگری بر این باورند که ائمه رسول‌اند و آن را مستدل به آیه (یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا إنی بما تعملون علیم) (سوره مؤمنون، آیه ۵۱) می‌کنند. امام به شدت چنین برداشتی را نفی کرد و از کسانی که باور به آن داشتند، براءت جست و در پاسخ سدید خودش را این‌گونه معرفی کرد که: «خزان علم الله و تراجمه وحي الله و نحن قوم معصومون أمر الله بطاعتنا و نهی عن معصیتنا نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و فوق الأرض» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶۹/۱-۲۷۰؛ همچنین ن.ک. به: کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۶).

گزارش‌های موجود نشان می‌دهد که تمسک به آیه (هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله) گویا مهم‌ترین بنیان و مستند قرآنی برای خداوندانگاری ائمه(ع) بوده است. برخی گزارش‌ها نشان می‌دهد که معنای این آیه و ارتباط آن با خداوندانگاری ائمه که برخی غالیان از آن برداشت می‌کردند، یکی از چالش‌های تفسیری بود که امام صادق(ع) درباره آن توسط اصحابش مورد پرسش قرار می‌گرفت. در گزارش ابی‌اسامه، وی پس از پرسش درباره این آیه گفته است: «امام در حالی که به زمین چسبیده بود، پاسخ داد همانا خداوند عزوجل همان پروردگار من و خدای آسمان و زمین است» (قمی، ۱۴۰۴: ۲۸۹/۲). در گزارش دیگری به نقل از هشام بن حکم، نقش‌آفرینی ابوشاکر دیصانی و تأکید وی بر اینکه در قرآن آیه‌ای است -آیه مزبور- که براساس اعتقاد وی است، بسیار جالب است. این گزارش این احتمال را که باور غالیان درباره ثنویت و دوگانگی خدای زمین و آسمان میراثی فکری بود که از جانب دیصانیه (درباره دیصانیه، ن.ک. به: خراسانی، ۱۳۹۷) در میان آنها رخنه کرده بود، تقویت می‌کند. در هر صورت امام صادق(ع) گفت این تعدد به دلیل تعدد نام‌گذاری است که درباره انسان‌ها نیز رواج دارد (کلینی، ۱۴۰۷:

۱۲۸/۱-۱۲۹).

۲. طیف مفضل و گفتمان تفسیر باطن در عصر امام صادق(ع)

۲-۱. توسعه باطن‌گرایی طیف مفضل به سطح شرایع در دوره امام صادق(ع)

یکی از تحولاتی که با گذار به دوره امام صادق(ع) در گفتمان ظهر/باطن طیف مفضل رخ داد، توسعه این گفتمان به سطح شرایع بود؛ امری که در گزارش‌های دوره امام باقر(ع) تقریباً بی‌سابقه بود. گزارش مهم و بسیار طولانی در کتاب روضه کافی به نقل از محمدبن سنان زاهری و سپس اسماعیل بن جابر جعفی و همچنین قاسم بن ربیع صحاف در این باره در دست است. این متن علاوه بر اینکه مشتمل بر یک بازنمایی جریان‌ی -مربوط به طیف مفضل- است، حاکی از آن است که در این گزارش، علاوه بر ترویج دوگان ظاهر/باطن برای قرآن، برای توسعه آن به حوزه تکالیف و شریعت نیز تلاش شده است.

شروع گزارش با موضوع مدارا، مجالست و مماشات با اهل باطل و تقیه در برابر آنها، گویا اصلی‌ترین دغدغه‌ای است که در صدر گزارش منعکس شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲/۸-۳). با توجه به اطلاعاتی که در دست داریم، مهم‌ترین چالشی که طیف مفضل در حلقه امامیه با آن روبه‌رو بود، تعامل و معاشرت با حلقه‌های غالیان در کوفه بود؛ به طوری که این چالش سبب شد بزرگان امامیان کوفه نزد امام صادق(ع) از مفضل سعایت کنند (گرامی، بهار و تابستان ۱۳۹۱: ۵۳-۵۴). بر این اساس، نشر و برجسته‌سازی گزارش‌هایی به نقل از امام درباره ضرورت این تعامل و مجامله و مسامحه با جریان‌های حاشیه‌ای تشیع در آن دوره، از کنش‌های حدیثی است که از شخصیت‌های طیف مفضل انتظار می‌رود.

مضمون دیگری که به روشنی حاکی از یک گرایش جریان‌ی در متن است، مضمون «رأی و مقایس» است. در بخش‌هایی از گزارش به‌طور سرسختانه‌ای در برابر استفاده از رأی و مقایس موضع گرفته شده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۴/۸-۷). براساس دانسته‌های تاریخی درباره تکون مکتب رأی‌گرای ابوحنفیه در اواسط سده دوم قمری و همچنین گرایش جریان هشام‌بن حکم در میان جریان‌های شیعی به کاربست قیاس (گرامی، بهار ۱۳۹۱: ۱۶۲-۱۶۵)، به خوبی می‌توان دریافت که ظهور

این دغدغه در گزارشی که توسط طیف مفضل سامان یافته و نقل شده است، به عنوان نمادی از تقابل گفتمانی این طیف با گرایش‌های قیاس‌گرای هم‌عصرش (چه در شیعه و چه در عامه)، بسیار طبیعی و مورد انتظار است. همچنین کاربرست انگاره‌هایی چون «مخرج الإمام»^۱ یا «أصل الخلق» که استفاده از آن در منابع روایی دیگر بی‌سابقه و یا کم‌سابقه است، می‌تواند حاکی از یک دخل و تصرف در ساختار این گزارش، براساس یک گرایش جریانی باشد.

در هر صورت، این گزارش از نمونه گزارش‌های طولانی است که به نظر می‌رسد در یک فرایند تخلیطی سامان یافته است (درباره انگاره تخلیط، ن. ک. به: گرامی، ۱۳۹۶ ب: ۲۴۶-۲۵۱). یکی از نشانه‌های چنین متن‌های تخلیطی، طولانی بودن آنهاست (گرامی، ۱۳۹۶ ب: ۲۳۸؛ قندهاری، ۱۳۹۹: ۶۸-۷۱). آنچه به‌طور خاص نامزدی این گزارش برای تخلیطی بودن را برجسته می‌کند، تأکیدی است که علامه مجلسی بر آشفتگی نسخ و متن‌های این گزارش داشته است (مجلسی، ۱۴۰۴: ۷/۲۵). علاوه بر این، در خود متن نیز نشانه‌های روشنی از به هم رساندن چند متن در کنار هم در قالب یک متن یکپارچه بر جای مانده است. علاوه بر تغییر فرازها که از خطاب و لحن گزارش هویداست، در جایی از متن اصلی تأکید شده است که «إِلَى هَاهُنَا رِوَايَةُ الْقَاسِمِ بْنِ رَبِيعٍ». این تعبیر حاکی از سامان یافتن متن نهایی براساس دست‌کم دو متن است.

پس از روشن شدن این موضوع که این گزارش نمونه‌ای از گزارش‌های تخلیطی براساس دغدغه‌های جریانی - در اینجا تندروان از طیف مفضل - است،^۲ آسوده‌تر می‌توان تفسیری روشن از کاربرست انگاره‌های ظاهر و باطن در چارچوب آن ارائه کرد. در این گزارش، پس از بخشی که به نفی رأی و مقایس پرداخته و در آن به روشنی بر دانش قرآنی ائمه تأکید شده و اینکه علم القرآن نزد آنهاست، بیان شده است که: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَدْرِكُ شَيْءٌ مِنْ الْخَيْرِ عِنْدَهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَحَارِمِهِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فِي ظَاهِرِ الْقُرْآنِ وَبَاطِنِهِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ فِي كِتَابِهِ وَقَوْلُهُ الْحَقُّ

۱ کسی که کاری می‌کند تا امام در وضعیت اضطراری که بدان رضایت ندارد، قرار گیرد (درباره این اصطلاح ن. ک. به: مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۹/۲۵).

۲ به نظر می‌رسد این گزارش - براساس شواهدی که در متن وجود دارد - مربوط به اواسط سده دوم قمری و یا اندکی پس از آن باشد؛ لذا انتساب آن به دوره‌های بعدی براساس شواهد موجود و انگاره‌های به کار گرفته شده در متن، دشوار است.

(وَذَرُوا ظَاهِرَ الْأَثَمِ وَ بَاطِنَهُ). در جای دیگری از این گزارش آمده است: «إِيَّاكُمْ وَ الْأَصْرَارَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَ بَطْنِهِ». این دو عبارت حاکی از به رسمیت شناختن یک هویت دوگانه -ظاهری/باطنی- برای قرآن توسط طیف مفضل است؛ به گونه‌ای که گویا شرایع الهی - به خصوص محرمات- دو سطح ظاهری و باطنی دارند و دو گونه حرام ظاهری و باطنی -براساس این بیان- وجود دارد.

براساس تحلیل این گزارش می‌توان دریافت که گفتمان ظاهر/باطن که پیشتر توسط طیف مفضل در دوره امام باقر(ع) آغاز و پیگیری می‌شد، در دوره امام صادق(ع) نیز تطور پیدا کرد. البته این گفتمان از جهاتی توسعه یافت که یکی از آنها توسعه آن به جنبه شریعی و فقهی دین بود که پیش از آن بی‌سابقه بود. در نگاهی فراگیرتر می‌توان بیان کرد که از دوره امام صادق(ع) این طیف و نسل‌های بعدی آنها یک نگاه دوسطحی به شریعت و فقه -علاوه بر قرآن- پیدا کردند و بر این باور بودند که شرایع علاوه بر ظاهر، یک سطح باطنی نیز دارند.

گزارش مفضل به نقل از امام صادق(ع) درباره زکات نیز به شکلی در همین راستا قابل تفسیر و فهم است. این گزارش مهم‌ترین، صریح‌ترین و کهن‌ترین نمونه در این باره است. در این گزارش، شخص مفضل بن عمر جعفری در روایتی به امام صادق(ع) نسبت داده است که وی زکات را به دو گونه ظاهری و باطنی تقسیم کرده است (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۱۵۳).

۲-۲. طیف مفضل و تفسیر حروف مقطعه در چارچوب گفتمان باطن/ظاهر

آنچه از دوره امام صادق(ع) به بعد جلب نظر می‌کند، گزارش‌هایی است که در آنها

امام به تفسیر و بیان معانی حروف مقطعه قرآنی پرداخته‌اند.^۱ احتمالاً طولانی‌ترین این گزارش‌ها مربوط به مکالمه او با سفیان ثوری در این باره است (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۲۲). با اینکه احتمال بر ساخته بودن گزارش‌های نقل شده توسط وی از امام وجود دارد، ولی شاید بتوان اصل و ریشه‌ای برای چنین گزارشی در نظر گرفت و بسط و گسترش گزارش را به ثوری نسبت داد؛ چه اینکه گزارشی که در ادامه درباره آن گفت‌وگو می‌شود، نیز حاکی از مراجعه به امام و سؤال سفیان ثوری از امام در این باره است؛ متنی که شاید تحریری دیگر از همین مجلس و حضور سفیان ثوری نزد امام باشد.

گفتنی است در عمده گزارش‌های باطنی و تأویلی قرآن توجه به اهل بیت و خاندان پیامبر(ع) یکی از پربسامدترین محورهای است، اما در گزارش سفیان ثوری هیچ ردّیابی از چنین گرایشی وجود ندارد و ارجاعات عمدتاً به معانی توحیدی و در موارد محدودی به پیامبر(ص) است. احتمالاً این وضعیت را نتوان تصادفی فرض کرد و بتوان آن را با گرایش‌های کاملاً غیرشیعی سفیان ثوری تبیین کرد. این شاهد در کنار همه قراین دیگری که در گزارش‌های تفسیر باطن وجود دارد - این ادعا را که چنین گزارش‌های تفسیری عمدتاً بر اساس گرایش‌های جریانی و شخصی روایت بازنمایی شده‌اند، تقویت می‌کند (درباره وی و جعل حدیث، ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۶: ب: ۱۵۸-۱۶۰).

گزارش مهم دیگری که درباره تفسیر حروف مقطعه به دوره امام صادق(ع) نسبت داده شده، گزارشی است که توسط روایت متمایل به شیعه و طیف مفضل و در

۱ گزارش‌های نیز از دوره امام باقر(ع) در دست است که برقی در محاسن آن را نقل کرده است. در این گزارش، خیمه جعی از ابوالولید مخزومی از امام باقر(ع) نقل کرده است که وی در تفسیر «المص» مطالبی فرموده است (برقی، ۱۳۷۱: ۲۷۰/۱)؛ تاریخ‌گذاری این گزارش در عصر حضرت باقر(ع) از جهات عدیده با مشکل مواجه است. نخست، شخصیت خود ابولولید مخزومی است که اضطراب شدیدی در منابع و نقل‌ها در ضبط اسم وی وجود دارد و راوی است فعلاً ناشناخته. همچنین میان کنیه ابولولید یا ابوالولید و همچنین وصف مخزومی، هجری، بحرانی و نجرانی برای وی اختلاف وجود دارد. وی فعلاً راوی مجهول است و بررسی وضعیت او نیاز به پژوهش مجزایی دارد. همچنین مشکلاتی که در متن روایت وجود دارد و عدم تطابق صدر با ذیل آن، توسط برخی عالمان امامی در ادوار بعدی مورد بحث قرار گرفته است (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۹۲/۲۷)؛ درباره گزارش دیگری مشابه این در: مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۰۷/۵۲ توضیحات مفصّلی داده شده است). بر این اساس، تاریخ‌گذاری این روایت در دوره حضرت باقر(ع) بسیار چالش‌برانگیز است. به نظر می‌رسد کل این گزارش یا دست‌کم بخش دوم آن درباره حروف مقطعه، از بر ساخته‌های سده سوم قمری توسط حامیان طیف مفضل یا غلات است که از طریق راوی کمتر شناخته‌شده‌ای به امام باقر(ع) نسبت داده شده است. البته احتمال اینکه گزارش توسط خود ابولولید/ابوالولید نیز وضع شده باشد، دور از انتظار نیست؛ زیرا در برخی منابع عامه وی به وضع حدیث و نسبت دادن آن به مسلمانان ثقه و شناخته‌شده، متهم شده است (ن.ک. به: ذهبی، ۱۹۶۳: ۶۲۷/۱). در صورت اخیر نیز همچنان نمی‌توان نشان داد این کار در زمان امام باقر(ع) صورت گرفته است.

ارتباط مستقیم با تفسیر باطن نقل شده است. راوی این گزارش جعفر بن محمد بن عماره کندی است. در طُرُق وی، نقل از افرادی نظیر عمرو بن شمر، جابر بن یزید جعفی از طیف مفضل و محمد بن زکریا الغلابی از اخباریان (تاریخ گو) بصره، به طور نه چندان محدودی به چشم می آید. همچنین مضامین نقل شده توسط وی به مضامین نقل شده از طیف مفضل نزدیک است (درباره وی ن. ک. به: نمازی شاهرودی، ۱۴۱۲: ۲/۲۱۰؛ همچنین نرم افزار در ایتة النور، بخش اسناد).

جعفر بن محمد بن عماره از پدرش نقل کرده است که نزد امام صادق (ع) بود که مردی بر وی وارد شد و از امام درباره «کهیص» پرسش کرد.^۱ آنچه در درجه اول در این گزارش مهم است آنکه تفسیری که از این حروف ارائه شده، به تصریح امام در بطن قرآن است و شاید این کهن ترین و نخستین گزارش قابل اتکائی باشد که در آن تفسیر حروف مقطعه به باطن قرآن نسبت داده شده است.

جالب اینکه گرچه رمزگشایی از حروف براساس «کافی، هادی، ولی، عالم و صادق» مانند همان چیزی است که در گزارش سفیان ثوری آمده است؛ با این حال، در گزارش سفیان ثوری این صفات فاعلی به ذات ربوبی نسبت داده شده است، ولی در گزارش جعفر بن محمد بن عماره بدون اینکه تصریحی درباره فاعل این صفات وجود داشته باشد، تمام این توصیفات برای «لشیعتنا» در نظر گرفته شده و در انتهای گزارش نیز تصریح شده است که این بیان در بطن قرآن آمده است. با اینکه فاعل این صفات در این گزارش مشخص نیست، ولی با مقایسه آن با گزارش سفیان ثوری می توان آن را ذات اقدس الهی دانست.

۳. طیف مفضل و شکل گیری گونه «تفسیر باطن» از اواسط سده دوم قمری

۳-۱. تبارشناسی مکتوبه های تفسیر باطن از متن تا عنوان

احتمالاً مهم ترین رویداد در ارتباط با گفتمان ظاهر/باطن در اواسط سده دوم قمری

۱ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَضَرْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَ فَتَدَخَلَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَسَأَلَنِي عَنْ كَهَيْصِ فَقَالَ عَ كَافٌ كَافٍ لِشِيعَتِنَا هَا هَادٍ لَهُمْ يَا وَلِيُّ لَهُمْ عَيْنٌ عَالِمٌ بِأَهْلِ طَاعَتِنَا صَادِقٌ لَهُمْ وَعَدُوٌّ لَهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِمُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي وَعَدَهَا إِلَيْهِمْ فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۲۸).

(اواخر دوره امام صادق(ع) به بعد)، شکل‌گیری گونه‌ی مکتوبه‌هایی با عنوان «تفسیر باطن» است. با اینکه به صورت قطعی نمی‌توان بیان کرد که آیا مؤلفان این مکتوبه‌ها خود نوشته‌شان را تفسیر باطن خوانده‌اند یا فهرست‌نویسان بعدی؟ اما تردیدی نیست که گونه‌ی مکتوبه‌های تفسیر باطن مربوط به عصر امام صادق(ع) به بعد است. به‌طور خاص درباره‌ی کتاب علی‌بن حسان هاشمی، ابن‌الغضائری تصریح کرده که علی‌بن حسان هاشمی خودش کتابش را تفسیر باطن نامیده است (ابن‌الغضائری، ۱۳۶۴: ۷۷).

در هر صورت، دستیابی به محتوای چنین کتاب‌هایی چندان دشوار نیست. در واقع، نقل‌های تفسیری نه چندان محدودی به واسطه‌ی محمدبن اورمه از علی‌بن حسان هاشمی (درباره علی‌بن حسان هاشمی، ن.ک. به: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۴۵) در دست است و این هر دو صاحب کتاب تفسیر باطن بوده‌اند. البته بسیاری از این نقل‌ها در مرحله سوم از عبدالرحمن‌بن کثیر هاشمی (عموی حسان) (درباره وی ن.ک. به: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۲۵-۲۲۶) نقل شده‌اند. در هر صورت، همه‌ی روایات تفسیری منقول از علی‌بن حسان هاشمی به احتمال بسیار بالایی محتوای کتاب تفسیر باطن وی بوده‌اند؛ به‌خصوص اگر این نقل‌ها براساس سلسله محمدبن اورمه از علی‌بن حسان از عموی وی عبدالرحمن‌بن کثیر صورت گرفته باشد که البته در بسیاری از موارد این‌گونه است. براساس اشاره‌ی مدرسی، گویا دو نقل موجود در کافی ساختار اصلی کتاب را نشان می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۲۰-۴۲۱، ۴۲۶؛ مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۴۵).

با این حال، بررسی دقیق‌تر کتاب کافی نشان می‌دهد که دست‌کم ده گزارش از کتاب‌های تفسیر باطن محمدبن اورمه و علی‌بن حسان هاشمی بر جای مانده است که براساس آنها می‌توان تحلیل خوبی از این گونه و از مکتوبه‌های تفسیری آن ارائه کرد.

برخلاف انتظار اولیه‌ای که از عنوان «تفسیر باطن» به وجود می‌آید، در این مکتوبه‌ها - دست‌کم براساس بخش‌های بر جای مانده کنونی - هیچ گزارشی که در آن از لفظ «باطن» استفاده شده باشد، وجود ندارد. گرچه این مکتوبه‌ها برای سامان

دادن این رویکرد تفسیری - که از دوره امام باقر(ع) آغاز شده بود- هستند، اما جالب است که هیچ گزارشی در آنها مشتمل بر انگاره باطن وجود ندارد؛ درحالی که در دوره امام باقر(ع) گزارش‌هایی از این دست به خصوص به نقل از جابر جعفی مکرراً یافت می‌شود (گرامی، بهار ۱۳۹۸: ۱۰۹-۱۱۲).

به نظر می‌رسد دلیل اصلی این امر آن باشد که همه روایات نقل شده در این مکتوبه‌ها به نقل از امام صادق(ع) است و روایاتی به نقل از امام صادق(ع) که در آنها از انگاره‌های ظاهر و باطن، به خصوص درباره تفسیر قرآن استفاده شده باشد، بسیار ناپیچ است. از امام صادق(ع) تنها یک گزارش در دست است که در آن از انگاره باطن استفاده شده و این گزارش نیز توسط جابر جعفی نقل شده است (عیاشی، ۱۳۸۰: ۵۰/۲). اینکه صرفاً در گزارشی که جابر جعفی از امام نقل کرده، انگاره باطن به کار رفته، مسئله قابل تأملی است. علاوه بر این، از جابر جعفی به نقل از امام صادق(ع) گزارش‌های تفسیری زیادی در دست نیست و در میان همین گزارش‌های محدود است که وی گزارشی مشتمل بر انگاره باطن را نقل کرده است.^۱

اینکه چرا در گزارش‌های امام صادق(ع) کمتر از دوگان ظاهر/باطن درباره قرآن استفاده شده است، نیاز به پژوهش مستقلی دارد، اما به نظر می‌رسد بیشتر در ارتباط با شرایط اجتماعی خاص و تقیه‌ای امام بوده است. در همین دوره است که وی یارانش را به صراحت از استفاده از قرائت‌هایی که به عنوان قرائت اهل بیت(ع) مشهور بود و به شکلی تداعی‌گر نسخه دیگری از نسخه رایج و متداول قرآن بود، نهی کرد (صفار، ۱۴۰۴: ۱۹۳). عدم استفاده از انگاره باطن نیز در همین چارچوب قابل فهم است؛ زیرا اشاره به باطن قرآن (قرآن باطن) در واقع به معنای به رسمیت شناختن هویتی مستقل و جدید در کنار ظاهر قرآن (قرآن ظاهر) بود؛ امری که برای

۱ همه اینها این ایده را تقویت می‌کند که استفاده از انگاره باطن درباره قرآن و مفهوم‌سازی چیزی به عنوان تفسیر باطن، بیشتر از آنکه پیشنهاد اهل بیت(ع) باشد، انگاره‌ای بود که براساس علایق طیف مفضل و جابر جعفی -اگر نگوییم شکل گرفته- دست‌کم تشدید شده است. در احادیث امام صادق(ع) نیز موارد زیادی از بیان مضامین باطنی یا تأویلی با ارجاع به اهل بیت(ع) و غیر آنها وجود دارد، ولی در عمده گزارش‌هایی که سایر روایات نقل کرده‌اند، انگاره باطن وجود ندارد و این انگاره تنها در برخی گزارش‌های بر جای مانده از جابر به چشم می‌خورد.

وی به دلایل اجتماعی-سیاسی و تقییه‌ای آن دوره، به هیچ‌وجه قابل قبول نبود (درباره تقییه این دوره، ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۶: ۱۳۲-۱۴۲). به‌طور خاص امام صادق(ع) در دوران حیات خود به شدت از غلات تندرو در حذر بود و از اینکه به همراهی یا تعامل با آنان متهم شود، به شدت نگران بود. از این رو، طبیعی بود که باطن‌گرایی افراطی که اکنون دیگر-همان‌طور که از نامه امام صادق(ع) به مفضل برمی‌آید- به نمادی برای گرایش غالبانه تبدیل شده بود، گفتمانی بود که نباید مورد حمایت امام قرار می‌گرفت (درباره تقییه امام، ن.ک. به: گرامی، ۱۳۹۶: ۱۴۰-۱۴۱).

در هر صورت، به نظر می‌رسد طیف مفضل بن عمر که ترویج گفتمان ظاهر/باطن قرآن را از دوره امام باقر(ع) پی گرفته بود، با شکل‌دهی گونه تفسیر باطن از اواسط سده دوم قمری، یکی دیگر از زمینه‌های توسعه این گفتمان را بنا نهاد. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، گذار از دوره باقری به صادقی همزمان بود با توسعه باطن‌گرایی از قرآن به فقه و شریعت و سپس کل دین. گزارش‌های طیف مفضل بن عمر بر باطن‌گرایی فقهی و قرآنی اکتفا کرد و وارد باطن‌گرایی افراطی آن‌گونه که مطلوب غالبان کوفه بود نشد، اما در همین نقطه نیز متوقف نشد. در واقع، طیف مفضل در پی توسعه یک نوع باطن‌گرایی قرآنی براساس شکل‌دهی گونه تفسیر باطن بود که نسبت به دوره امام باقر(ع) بی‌سابقه بود. شوربختانه! گزارش‌های تفسیری امام صادق(ع) کمتر مشتمل بر انگاره‌های ظاهر و باطن درباره قرآن بود؛ با این حال مضامین تفسیری نقل شده از امام صادق(ع) در این‌گونه مکتوبه‌ها از لحاظ مضمونی همان روح باطن‌گرایی گزارش‌های دوره امام باقر(ع) را دارا بود و حتی از جهاتی فراتر از آن بود. بر این اساس، محدود بودن کاربست الفاظ ظاهر و باطن توسط امام صادق(ع) که احتمالاً به دلیل راهبرد رازپوشانه امام بود، امری نبود که طیف مفضل را در این باره دست‌بسته یا نگران کند.

۲-۳. رویکرد تفسیری و ویژگی‌های گونه «تفسیر باطن»

درباره مضامین بر جای مانده از گونه تفسیر باطن در کتاب کافی و سایر کتب متقدم شیعه، چند ویژگی جدی و قابل توجه را می‌توان مد نظر قرار داد. نخستین ویژگی این است که مضامین گونه تفسیر باطن با وجود ارجاع عمیق و گسترده به اهل بیت(ع)

و یا مخالفت با دشمنان آنان، از شکل نمادگراییه افراطی که در احادیث جابر بود، فاصله گرفته بود. به تعبیر بهتر، این ارجاع به اهل بیت(ع) جنبه تفسیری و بیان معانی -و نه نمادگراییه- دارد. در احادیث گفتمان ظاهر/باطن مربوط به دوره حضرت باقر(ع)، صحبت از هویت دوگانه و سطح بطن قرآن، هم‌ارز با سطح ظهر قرآن بود و گاهی به روشنی بیان می‌شد که معادل فلان چیز در سطح ظاهر قرآن، امیرالمؤمنین(ع) در سطح بطن قرآن است و به راحتی امکان طی یک فرایند جای‌گذاری نمادین وجود داشت.

اما در احادیث گونه تفسیر باطن دوره صادقی -ضمن تأکید مجدد بر اینکه این احادیث نیز در ارجاع به اهل بیت(ع) نسبت به احادیث دوره قبل دست کمی ندارد- به روشنی به نظر می‌رسد که این ارجاع به جای اینکه در چارچوب یک فرایند نمادگراییه جابری صورت گیرد، عمدتاً در قالب یک رویکرد تفسیری و بیان معنای متن قرآن صورت گرفته است (ن.ک. به: کلینی، ۱۴۰۷: ۲۱۷/۱، ۲۲۹). برای نمونه، در گزارشی فطرت الهی مجموعه‌ای از توحید و باور به پیامبر و امیرالمؤمنین(ع) در نظر گرفته شده است (صفار، ۱۴۰۴: ۷۸). یا در جای دیگری تأکید شده است که معنای کسانی که نعمت خدا را به کفر مبدل کردند، بنی‌امیه است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۱۷/۱). این ویژگی تقریباً در همه گزارش‌هایی که از گونه تفسیر باطن بر جای مانده، وجود دارد؛ البته در برخی گزارش‌ها جدی‌تر است.

در هر صورت، در هیچ‌یک از آنها از انگاره بطن استفاده نشده و تلاشی برای بیان معادل‌های ظهر و بطنی صورت نگرفته است. حتی شماری از گزارش‌ها فراتر از بیان معنی و تفسیرند و رویکردی روایی-داستانی دارند؛ مانند آنچه که در گزارش مربوط به داستان حضرت آدم(ع) دیده می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۹۲/۴).

ویژگی دیگری که به روشنی می‌توان در گزارش‌های بر جای مانده از این گونه رصد کرد، تعمیق و تشدید مفاهیم شیعی همچون «ولایت» است. در این گزارش‌ها استفاده از انگاره «ولایت» به گستردگی رواج دارد که می‌توان آن را دال مرکزی گفتمان شیعی در آن دوره در نظر گرفت. جالب اینجاست که در گزارش‌های دوره باقری(ع) -با وجود ارجاع به اهل بیت(ع)- شاهد شکل‌گیری یک مفهوم مرکزی شیعی با عنوان «ولایت» که به نوعی از همه برداشت‌های شیعی درباره مقامات

امامان انتزاع شده باشد، نیستیم.

بر این اساس، ارجاع به اهل بیت (ع) توسط انگاره ساخت یافته «ولایت» یکی از ویژگی‌های برجسته گونه تفسیر باطن است.^۱ در شماری از این گزارش‌ها، این مفهوم ولایت با عالم میثاق، عالم ذر و عوالم پیش از این دنیا مرتبط شده است. به طور کلی استفاده سمبلیک از مفاهیم مربوط به عوالم پیش از این دنیا و مرتبط کردن آن با مفهوم ولایت و برائت، از ویژگی‌های برجسته و متمایز مکتوبه‌های تفسیر باطن است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۱-۱۳۳، ۴۲۳؛ حلی، ۱۴۲۱: ۴۰۴).

در چارچوب همین تعمیق انگاره‌های شیعی، حوزه برائت و بی‌زاری از دشمنان اهل بیت (ع) نیز نسبت به نسل قبلی گزارش‌های این گفتمان، در دوره باقری (ع) توسعه یافته است. برجسته‌سازی تقابل میان مفهوم «ولایت» به عنوان دال مرکزی گفتمان تشیع و «برائت» و تشدید تقابل این دوگان کاملاً هویداست. از سوی دیگر، کاربست انگاره‌های کنایی همچون «فلان و فلان»، «الاول و الثانی و الثالث» و یا «حبر و زفر» را حتی اگر مولود این دوره ندانیم، به طور واضح و روشنی کاربست آنها در این دوره رواج یافته و توسعه یافته است؛ انگاره‌هایی که ترسیم مرزهای هویتی تشیع با گفتمان سیاسی غالب پس از وفات رسول خدا (ص) را پی‌جویی می‌کند.^۲

در این گزارش‌ها، همچنین به ماجراهای تاریخی مشهور صحیفه ملعونه (کلینی، ۱۴۰۷: ۴۲۱/۱) - یعنی هم‌پیمانی عده‌ای در کنار خانه کعبه برای جهت‌دهی به خلافت پس از پیامبر (ص) - و اصحاب العقبه (عیاشی، ۱۳۸۰: ۲۰۱/۱) و فدک (قمی، ۱۴۰۴: ۳۹۵/۲) اشاره شده است. در گزارش‌های پیش‌گفته لحن تند، بی‌پروا و گاه مستقیمی در خرده‌گیری از گفتمان مخالف اهل بیت (ع) به کار بسته شده، ولی در عین حال - همان‌طور که گفته شد - بیشتر از آنکه نمادگرایانه باشد، تفسیری است.

به دلیل محدود بودن بقایایی که از این مکتوبه‌ها به دست ما رسیده، ذکر ویژگی‌های برجسته دیگری که مانند موارد پیش‌گفته قابل تأکید باشد دشوار است،

۱ ن.ک. به: کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۵/۱، ۴۱۸، ۴۲۰-۴۲۲؛ کوفی، ۱۴۱۰: ۳۱۲؛ صفار، ۱۴۰۴: ۳۵۸؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۳۱/۲.

۲ کلینی، ۱۴۰۷: ۱۸۵/۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۰-۴۲۱؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲۳۴/۲، ۲۸۶.

اما شاید بتوان با قطعیت کمتری «تفسیر مزجی»^۱ قرآن را نیز از ویژگی این گونه مکتوبه‌ها برشمرد؛ پدیده‌ای که در روایات تفسیری پیش از این دوره، به خصوص گفتمان ظاهر/باطن کمتر به چشم می‌آید. بیان معانی تفسیری در قالب تفسیر مزجی نیز عمدتاً با دو ویژگی دیگر همراه است. نخست آنکه عمده گزارش‌هایی که صورت‌بندی مزجی دارند، در بیان برائت و ارتباط آیه با مفاهیم مربوط به دشمنان اهل بیت (ع) می‌باشند (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۴۱۵؛ قمی، ۱۴۰۴: ۲/۴۴۱). دوم اینکه در گزارش‌هایی با این ویژگی، گاهی سخن از قرائت اهل بیت (ع) شده است. گویا در روند شرح و تفسیر قرآن، کوششی موازی برای ارائه متن یا خوانشی جایگزین از قرآن (عیاشی، ۱۳۸۰: ۱/۲۸۱) با عنوان قرائت اهل بیت (ع) در حال طی شدن بود؛ قرائتی که در گزارش‌های طیف مفضل - برخلاف گزارش‌های دیگران (صفار، ۱۴۰۴: ۱۹۳) از آن نهی نشده است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۷۷).

نتیجه‌گیری

بررسی‌های این پژوهش نشان می‌دهد که از لحاظ تاریخی تمایز جدی میان طیف مفضل و غلات تندرویی چون ابوالخطاب و به تبع آن گفتمان تفسیری آنها وجود داشت. در دوره امام صادق (ع) گفتمان تفسیری غالبانه به‌طور جدی ظهور کرد که البته خوانشی رقیب در کنار گفتمان تفسیری طیف مفضل بن عمر بود و با آن همسان نبود. در این گفتمان تفسیری نوظهور و افراطی، باطن‌گرایی امری نبود که محدود به قرآن شود. در این گفتمان علاوه بر قرآن، اصل دین و اسلام باطن یا بواطنی دارد که آن بواطن معمولاً «رجال» می‌باشند. این رجال عمدتاً یا اهل بیت (ع) می‌باشند و یا در مواردی دشمنان آنان. در این گفتمان، علاوه بر اینکه باطن‌گرایی به کل دین توسعه پیدا کرد، اصل دین همین بواطن بوده و غیر آن - از شریعت گرفته تا غیر آن - کاملاً فرعی است.

همزمان در دوره امام صادق (ع) گزارش‌ها نشان می‌دهد که مقوله ظاهر/باطن به یک چالش فکری تبدیل شده بود و طیف مفضل تلاش کرد برای خود جایگاهی

۱ مقصود شرح یا تفسیری است که پس از پایان یافتن کامل متن و در متنی جداگانه بیان نمی‌شود، بلکه در لابه‌لای کلمات و جملات به اقتضای بیان هر عبارت، بیان می‌شود.

میانه در این تقابل تعریف کند. آنچه در توسعه گفتمان فکری طیف مفضل نسبت به دوره پیشین بی سابقه است، توسعه بطن گرایی به انگاره‌های شریعی و فقهی همچون زکات است. در گزارش‌های دوره امام باقر(ع)، تطبیق بطن بر ظواهر فقهی و شرایع تقریباً وجود نداشت، اما در این دوره طیف مفضل بطن گرایی را به سطح شرایع نیز کشاند. با این حال، همچنان با دقت زیادی سعی می‌کرد خط‌کشی و مرز خود با گفتمان غالبانه را حفظ و حتی پررنگ‌تر کند.

گام دیگری که در تطور فکری این دوره با نقش‌آفرینی طیف مفضل قابل مشاهده است، توسعه و تطبیق گفتمان بطن بر حروف مقطعه قرآنی است. در این روند تلاش می‌شد تا تفسیر حروف مقطعه و ارجاع آن به اهل بیت(ع) به عنوان مصداقی از بطن قرآن معرفی شود.

یکی دیگر از ویژگی‌های مهم این دوره که در ارتباط با طیف مفضل بود، شکل‌گیری گونه مکتوبه‌های تفسیری با عنوان «تفسیر باطن» است. نمایندگان و شکل‌دهندگان اصلی این گونه عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، علی بن حسان هاشمی و در نسل‌های بعدتر محمد بن اورمه قمی بودند. این گونه از چند ویژگی برخوردار است که تا حد زیادی جدید و بی سابقه بود. نخست آنکه باطن گرایی در این گونه جنبه نمادگرایی و لایه‌ای کمتری دارد و بیشتر بُعد تفسیری، بیان معانی و یا حتی داستان‌پردازی دارد. دوم اینکه تأکید و تشدید برخی مفاهیم همچون «ولایت» و «برائت» با استفاده از انگاره‌هایی همچون «اول، ثانی، ثالث، حبر، زفر و غیره» در این گزارش‌ها به طور گسترده‌ای بیشتر شده و یا برای اولین بار به کار رفته است. سومین ویژگی این گونه، ارائه تفسیر قرآن در قالب شرح مزجی متن قرآن است. این شرح مزجی نیز بیشتر در چارچوب مفهوم‌پردازی درباره ولایت، برائت و قرائت اهل بیت(ع) صورت گرفته است.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم.
- نرم افزار در ایتة النور
- ابن‌الغضائری، احمد بن حسین (۱۳۶۴ق)، الرجال، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، معانی الأخبار، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۷۱ق)، المحاسن، ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- پاکچی، احمد (۱۳۸۹)، روش تحقیق با تکیه بر حوزه علوم قرآن و حدیث، به کوشش مصطفی فروتن و سید علی بنی‌هاشمی، تهران: انجمن علمی دانشجویی هیات دانشگاه امام صادق (ع).
- پروینی، خلیل و سید علی دسب (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)، «رویکرد عرفانی به داستان حضرت یوسف (ع) در تفاسیر عرفانی»، دوفصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی، دانشگاه الزهراء، شماره ۳، صص ۷-۴۰.
- پورکرمان، مصطفی و بمانعلی دهقان منگابادی (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «تأثیر غالیان بر روایات تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی»، حدیث پژوهشی، س ۴، شماره ۸، صص ۲۳۳-۲۵۰.
- توران، امداد (دی ۱۳۹۴)، «در کشاکش تشیع اعتدالی و تشیع غالی: بررسی رویکرد شیعه پژوهانه امیرمعزی و مدرسی طباطبایی»، مهرنامه، ش ۴۵، صص ۱۷۳-۱۹۲.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت.
- حلّی، حسن بن سلیمان بن محمد (۱۴۲۱ق)، مختصر البصائر، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- خراسانی، شرف‌الدین (۱۳۹۷)، «دیصانیه»، تارنمای مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دسترسی در ۲۳ بهمن ۱۳۹۹ در نشانی <https://cgie.org.ir/fa/article/246006/> دیصانیة :
- دهقان منگابادی، بمانعلی (زمستان ۱۳۸۷)، «تأثیر اندیشه های غالیان بر برخی از مفسران اثر گرای شیعی»، پژوهشنامه قرآن و حدیث، ش ۵، صص ۷-۲۸.
- دیاری بیدگلی، محمدتقی (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، «رد پای غالیان در روایات تفسیری»، پژوهش دینی، ش ۱۹، صص ۲۳-۴۰.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۹۶۳م)، میزان الاعتدال، به کوشش علی محمد البجاوی، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة للطباعة والنشر.
- رستمی هرانی، علیرضا و سید رضا مؤدب (تابستان ۱۳۹۱)، «غالیان و تأثیر برخی اقدامات آنان بر فرهنگ قرآنی شیعه»، شیعه‌شناسی، ش ۳۸، صص ۳۹-۷۴.
- رستمی هرانی، علیرضا (۱۳۹۳ش)، تأثیر جریان‌های سیاسی (خلفا، زندیقان و غالیان) بر تفسیر و مفسران، قم: جامعه الزهراء.
- رضایی اصفهانی، محمدعلی (زمستان ۱۳۸۸)، «قرآن و زبان رمزی و تأویلی»، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، ش ۵، صص ۱۳۷-۱۵۹.
- رضایی، محمدجعفر و محمد نصیری (پاییز ۱۳۹۱)، «نظریه امامت باطنی در تشیع نخستین در بوته نقد»، نقد و نظر، س ۱۷، ش ۳، صص ۱۷۳-۲۰۰.

- شمخی، مینا (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، «جریان‌شناسی باطن‌گرایی در تفاسیر اسلامی»، فصلنامه کتاب قیم، ش ۱۰، صص ۱۲۳-۱۵۲.
- صفار، محمدبن حسن (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات*، قم: مکتبته آیه الله المر عشی.
- عیاشی، محمدبن مسعود (۱۳۸۰ق)، *کتاب التفسیر*، ج ۱، ۲، تهران: چاپخانه علمیه.
- قاسم‌پور، محسن (بهار و تابستان ۱۳۹۰)، «بررسی تحلیلی تعابیر ناظر بر غلو و تفویض راویان در منابع رجالی شیعه»، *حدیث پژوهی*، ش ۵، صص ۶۹-۹۴.
- قمی، علی‌بن ابراهیم (۱۴۰۴ق)، *التفسیر*، به کوشش سید طیب موسوی جزائری، ج ۲، قم: مؤسسه دارالکتاب.
- قندهاری، محمد و علی راد (۱۳۹۹)، «احادیث طوال در میراث مکتوب سده نخست هجری»، *مطالعات تاریخی قرآن و حدیث*، ش ۲۶ (پیاپی ۶۷)، صص ۶۷-۹۸.
- کشی، محمدبن عمر (۱۳۴۸)، *رجال الکشی*، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، به کوشش علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ۴، ۸، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- کوفی، فرات بن ابراهیم (۱۴۱۰ق)، *تفسیر فرات الکوفی*، به کوشش محمد کاظم، تهران: مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي.
- گرامی، سید محمدادی (بهار ۱۳۹۱)، «بازشناسی جریان هشام‌بن حکم در تاریخ متقدم امامیه»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، ش ۱۲، صص ۱۳۵-۱۶۶.
- (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، «تطور گفتمان تفویض در سده دوم هجری و طیف مفضل بن عمر»، *نیم‌سالنامه تاریخ و تمدن اسلامی*، ش ۱۵، صص ۲۷-۵۸.
- (بهار ۱۳۹۸)، «گرایش‌های تفسیری شیعه در عصر امام باقر(ع): پی‌جویی دو گفتمان «ظاهر/باطن» و «تنزیل/تأویل»»، *مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی*، دوره سوم، ش ۱، صص ۹۷-۱۲۸.
- (۱۳۹۶الف)، *مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری انگاره‌ای و اندیشه‌ای*، با همکاری علیرضا دهقانی و مقدمه احمد پاکتچی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- (۱۳۹۶ب)، *نخستین اندیشه‌های حدیثی شیعه*، با مقدمه دکتر احمد پاکتچی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- (۱۳۹۶ج)، *نخستین مناسبات فکری تشیع: بازخوانی مفهوم غلو در اندیشه جریان‌های متقدم امامی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، ج ۲۴، ۵۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- (۱۴۰۴ق)، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، ج ۲۵، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۵)، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، تهران: انتشارات کویر.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۶)، *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، ترجمه علی قرائی و رسول جعفریان، قم.
- میرصادقی، سید محمدحسین، عبدالهادی فقهی زاده، و حمیدرضا صراف (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «درآمدی بر نقش غالبان در تفسیر و علوم قرآنی در حوزه عدم تحریف و تأویل آیان قرآن»، *دوفصلنامه مطالعات قرآن و حدیث*، ش ۱۱، صص ۱۳۵-۱۵۸.
- نجاشی، احمدبن علی (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی*، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- نکونام، جعفر (پاییز و زمستان ۱۳۸۲)، «روش تفسیر باطن قرآن کریم»، *پژوهشنامه قرآن و حدیث*، س ۱، ش ۲، صص ۵۵-۷۰.
- نمازی شاهرودی، علی (۱۴۱۲ق)، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج ۲، تهران: شفق.
- نوبختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴ق)، *فرق الشیعه*، بیروت: دارالاضواء، ج ۲.